

## به یاد آن که تابنده بود!

اولین بار که دیدمش، دیدن که چه عرض کنم؟ با چشم بند که نمی‌شود دید؛ بهتر بگویم از نزدیک شنیدمش، دمر خوابیده بر کف فلزی آمبولانسی مفروش با پتویی سربازی بود که تجهیزات عقب آن را برداشته بودند برای انتقال زندانیان از سلول‌های زندان «توحید»! همان «کمپته مشترک ساواک-شهربانی زمان شاه» به زندان اوین از آن استفاده می‌کردند تا با غلط انداز جلب توجه نکند.

موقع سوار شدن مأمور بغل دست راننده با تحکم و تهدید به ما فهمانده بود که حق ندارید با نفر پهلویی کوچکترین حرفی بزنید، البته ما هم در آن شرایط جرأت نمی‌کردیم نُطق بکشیم، اما پس از مدتی نفر مجاور من به قصد شناسایی و پیام دادن به بقیه، به بهانه کمردرد شدید و تنگی جا خطاب به مأمور اطلاعات سخنی به زبان آورد که شناختمش!

من هم جرأتی کرده و دقایقی بعد به بهانه‌ای فُرُری کردم که دکتر هم مرا شناخت و با استفاده از سر و صدای بیرون ماشین و بوق ماشین‌ها تبادل اطلاعاتی کردیم، وضعیت او را که دیدم، از خودم که ۱۶ سال کوچکتر بود خجالت کشیدم و روحیه گرفتم.

برای نخستین بار بود که ما را، که پس از مدتی فهمیدم چهار نفریم، بعد از پنج ماه تحمل سلول انفرادی، برای ملاقات از پشت شیشه با خانواده به زندان اوین می‌بردند و برگرداندند. دو نفر دیگر را که بعداً شناختم؛ یکی دکتر پارسا متخصص و جراح مغز و اعصاب بود که در ارتباط با گروه‌های چپ دستگیر شده بود و پس از مدتی از او به عنوان پزشک بهداری زندان مجاناً استفاده کردند و بعدها به خاطر تخصصش، به درخواست خانم کروی که مدیریت ظاهراً بیمارستان خاتم الانبیاء را بر عهده داشت به آنجا انتقال دادند.

در بهداری اوین بود که همراهی‌اش در آمبولانس را یادآور شد. قبلاً هیچ شناختی از هم نداشتیم، ظاهراً او نیز از بغل دستی‌اش مهندس عزت الله سبحانی در آمبولانس مخفیانه هویت دکتر تابنده و بنده را دریافته بود. به هر حال شخصیت والایی داشت و هرگاه هر کدام از جمع ما کارمان به بهداری زندان می‌کشید نهایت رسیدگی و محبت را می‌کرد.

دکتر تابنده را پس از هشت ماه به دلیل کمردرد سخت و ضعف شدید ناشی از کبر سن آزاد کردند. در همان مدت زندان بود که همسر وفادار خود را از دست داد، گویا هنگام تلفن به دفتر زندان برای کسب اطلاع از حال دکتر سکت کرده بود. بعد از آزادی از همسرم شنیدم که دو سه هفته پیش از آن، به دلیل دیسک کمر شدید دکتر، خانم کمربندی طبی تهیه کرده بود تا به ایشان برسانند، ولی از زخم زبان مأمور تحویل گیرنده که گفته بود؛ آقائون قد جوجه شده، این کمر بند برایش گشاد است! سخت به گریه افتاده بود.

از ۲۵ نفری که به دلیل امضای نامه مشهور به «۹۰ امضایی» خطاب به رییس جمهور وقت آقای هاشمی رفسنجانی دستگیر شده بودند، فقط نه نفر را که عضو نهضت آزادی ایران و جمعیت دفاع از آزادی و حاکمیت ملت بود محاکمه و به دو سال زندان محکوم و بقیه را به تدریج پس از شلاق و اخذ تعهد عدم فعالیت به تدریج آزاد کردند.

بعد از یک سالی که به بند عمومی منتقل شدیم، زندانیان عادی می‌گفتند بابا این پیرمردها را دیگه برای چی گرفته‌اند؟ من آن زمان ۴۸ ساله جوان‌ترین عضو جمعی محسوب می‌شدم که اینک چهار تن از آنان به دیار باقی شتافته‌اند؛ دکتر اردلان وزیر دارایی دولت موقت، دکتر داوران استاندار گیلان و مازندران، مهندس موحد دبیرکل حزب ایران و زرینه باف عضو شورای مرکزی جمعیت. چهار تن باقیمانده که همچنان نگهبان آزادی و حقوق ملت‌اند؛ مهندس صباغیان وزیر کشور، مهندس توسلی و منصوریان شهردار و معاون شهرداری دولت موقت بودند. دکتر رضا صدر وزیر

بازرگانی دولت موقت را پس از شلاق و شکنجه با دستبند قیانی و مصاحبه تحمیلی قبلا آزاد کرده بودند. همچنین دکتر بنی اسدی معاون نخست وزیر و دکتر بهبهانی مسئول انتشارات جمعیت که بیش از همه شکنجه شده بود.

پس از آزادی از زندان، با تعدادی از آن جمع قراری هفتگی در خانه دکتر تابنده، که پس از درگذشت همسرش تنها در خانه کوچه اندیشه خیابان فرح جنوبی زندگی می‌کرد و جایی دنج بود، گذاشته بودیم و به یاد آن ایام انس گپی می‌زدیم و تبادل خبر و تحلیلی می‌کردیم، خدا رحمت کند آن مرد را که چه متواضعانه و مهربانانه برای همه چای می‌ریخت و پذیرایی می‌کرد. با برادر کوچکترش دکتر آزاده نیز که نام فامیلش متفاوت بود، ارتباطی خانوادگی از طریق همسرانمان داشتیم که او نیز رادمردی بزرگوار بود.

چند ماهی نگذشته بود که پس از درگذشت قطب در اویش گنابادی، اصرار پیروان را برای پذیرش جانشینی او که از ۲۵ سالگی توسط پدرش وارد عرضه عرفان شده بود، در جمع دوستان همبند مطرح کرد. قبلا از خود ایشان شنیده بودم که پس از فوت پدر (مرحوم محمد حسن بیچاره بیدختی ملقب به صالح علیشاه) همین درخواست از ایشان شده بود ولی متواضعانه از آنها خواسته بود سراغ برادر بزرگترش دکتر حسین تابنده (پزشک) بروند که متأسفانه پس از کوتاه مدتی قطب جدید ملقب به رضاعلیشاه رحلت کرد، دومین بار که سراغش آمده بودند به بهانه کهولت، برادرزاده جوانش (حاج علی تابنده) را توصیه کرد که امید بیشتری به دوام و بقای او می‌رفت. اما دست اجل پس از مدت کوتاهی قطب تازه محبوب علیشاه را هم به سرای ابد برد و این بار به ناچار رهبری فکری آنان را با صداقت و پایداری و با تجربیات گراندگری که در خدمت به خلق و طاعت رب داشت بر دوش همت والای خویش گرفت.

حضور چنین مبارز آزادیخواهی در رأس جمعیتی از در اویش که معمولا دور از سیاست هستند، برای نظام ولایت مطلقه فقیه بسی گران آمد و از این روی فشار بر آنان با تخریب حسینی‌ها و دستگیری یاران و سرکوب معترضان نشان شتاب و شدت مضاعف گرفت، با این حال مرحوم تابنده هرگز از شیوه مسالمت‌آمیز قانونی خارج نشد و توانست در حساس ترین لحظات کشتی طوفان زده آن طریقه را به ساحل سلامت هدایت کند. دریغ و افسوس که بار دیگر وارسته مردی از تبار آزادگان آگاه وطن و مبارزان نستوه سرزمینمان به دیار حق شتافت و یاران و شاگردانش را در حسرت حضورش باقی گذاشت.

زندگی دکتر نور علی تابنده با تاریخ سیاسی معاصر ایران گره خورده است؛ او از پیروان راه مصدق، وکیل مدافع رایگان زندانیان سیاسی دوران استبداد سلطنتی، از جمله روحانیونی مثل آیت الله پسندیده و آیت الله طاهری اصفهانی، و نیز در دوران استبداد فقهاتی وکیل مدافع مهندس امیرانتظام بود، دارای دکترای حقوق از دانشگاه پاریس و فعال حقوق بشر بود و از همکاران دولت موقت مهندس مهدی بازرگان در پست معاونت وزارت ارشاد، معاونت دادگستری و مدیریت سازمان حج و زیارت به‌شمار می‌رفت.

به سهم خود فقدان آن رادمرد عارف و آزاده را به ملت ایران و در اویش گنابادی تسلیت می‌گوییم و از خدای رحمان برای آن یار سفر کرده مغفرت و رحمت و برای خانواده، خویشان، دوستان و پیروانش سلامت و آرامش و پیروی از اعمال صالح او را طلب می‌کنم.

از میان مؤمنین مردانی به آنچه با خدای خویش عهد بسته بودند صادقانه عمل کردند، از میان ایشان برخی وفا کرده و از دنیا رفته‌اند و برخی در انتظارند، اینان عهد خدا را با هیچ چیز مبادله نکردند (سوره احزاب آیه ۲۳).